

رفرم و انقلاب: نقدی به موضع ایرج آذرین

علیرضا بیانی

مقدمه:

رفرم و انقلاب در میان گرایش‌ها «چپ» همواره بحث بازی بوده و هنوز هست .

چپ از طریق چگونگی رجوع به این دو مفهوم دارای هویت مارکسیستی یا غیر مارکسیستی می‌شود. گرایش‌های در طیف چپ، یا در بیان و یا در عمل، استراتژی خود را یکی از این دو، یعنی رفرم یا انقلاب تعیین می‌کنند. طیفی که طرفدار تحول اجتماعی از طریق رفرم است کلاً از چارچوب مارکسیسم انقلابی خارج می‌شود (مانند چپ‌های سوسیال دمکرات) اما قصد ما در این بحث نقد و بررسی این طیف چپ نیست بلکه قصد داریم به بحث پیرامون مفهوم رفرم و مفهوم انقلاب و رابطه ارگانیک این دو با هم بپردازیم و نمونه‌ای از درک ناصحیح از ادغام این دو با هم را به عنوان مثال مورد نقد قرار بدهیم.

در سال گذشته میز گردی به مناسبت اول ماه مه در شهر گوتنبرگ سوئد پیرامون رفرم و انقلاب، با حضور ایرج آذرین از گرایش "تحد سوسیالیستی کارگری" و رضا طالبی نماینده ایرانی حزب سوسیال دمکرات سوئد برگزار شد. در این سمینار طرف سوسیال دمکرات کوشش کرد تا نشان دهد تحول اجتماعی بدون انقلاب هم ممکن است و با رفرم‌های اجتماعی این هدف حاصل می‌شود. اما ایرج آذرین رفرم اجتماعی را به کلی رد نکرد و آن را مغایر با انقلاب نیز ندانست. او هم رفرم و هم انقلاب را جهت تحول اجتماعی ضروری دانست. وی در این میز گرد گفت: «از نظر مفهومی راجع به انقلاب و رفرم اشاره می‌کنم که به نظرم این دوتا قطبی نیستند. حداقل از نظر سوسیالیست‌ها، سوسیالیست‌های مارکسیست قطبی نیستند».

اکنون پس از یکسال و اینبار نیز به مناسبت اول ماه مه این بحث را دوباره باز میکنیم و با صرفنظر از نقد به دیدگاه طرف سوسیال دمکرات، وارد این بحث در چارچوب مارکسیسم انقلابی می‌شویم. لازم به توضیح است که شخصاً در آن سمینار حضور داشته و از رفیق ایرج آذرین دعوت به میز گردی در این باره و اینبار نه با جناح خارج از چارچوب مارکسیسم انقلابی بلکه با گرایش در همین کادر کردم که ایشان پاسخی به این دعوت نداد. اکنون در سلسله مباحثات اتاق پائالکی احیای مارکسیسم فرصتی به دست آمد که به این موضوع بپردازیم و از ایرج آذرین نیز دعوت به عمل آمد که در این میز گرد شرکت کنند که متأسفانه تا کنون به این دعوت پاسخ مثبت نداده‌اند. به هر دو لایه ایشان تشخیص داده‌اند که میز گرد با نماینده حزب بورژوازی سوسیال دمکرات در باره رفرم و انقلاب ضروری تر از همین بحث با گرایش مارکسیست‌های انقلابی است. با این حال ما از نقد نظرات ایشان به دلیل عدم حضور وی در میز گرد صرفنظر نمی‌کنیم و مدعی هستیم که حق دمکراتیک دفاع از نظرات ایشان را با وقت برابر رعایت کرده ایم.

مفهوم مارکسیستی رفرم:

از منظر مارکسیستی، رفرم هدف غایی محسوب نمی‌شود بلکه ابزاری است برای نیل آسان‌تر به این هدف. در نتیجه رفرم وسیله‌ای به شمار می‌آید که در تکمیل

انقلاب، جهت تحول اجتماعی به کار گرفته می شود. با این توصیف کوتاه می توان پذیرفت که رفرم و انقلاب "دو قطبی" نیستند اما بسیار با اهمیت است که تأکید شود رفرم در عین حال می تواند به عنوان وسیله ای برای خنثا کردن انقلاب نیز به کار گرفته شود. در نتیجه این کافی نخواهد بود که گفته شود این دو با هم دو قطبی نیستند و همه را از نگرانی درآورد. این درست بستگی به این دارد که چه نیرویی و به چه منظوری از رفرم حمایت می کند. گرایش سوسیال دمکرات از رفرم دقیقاً به عنوان قطب مقابل انقلاب استفاده کرده و می کند و موفقیت هایی هم داشته است. فراموش نکنیم که سوسیال دمکراسی با همین رفرم، پس از جنگ جهانی دوم، قطبی مقابل انقلاب ساخت و وقوع انقلابات را سالها به تعویق انداخت.

وقتی ایرج آذرین رو به طرف رفرمیست می گوید "رفرم و انقلاب دو قطبی نیستند"، آیا باید این برداشت را داشته باشیم که پس در وجه رفرم، ایرج آذرین با نموده گرایش رفرمیستی توافق دارد و اکنون نوبت متقاعد کردن نماینده رفرمیست به انقلاب است؟! (جالب اینجا است که طرف رفرمیست دقیقاً همین برداشت را کرده بود که خطاب به ایرج آذرین گفت؛ "ما درواقع با هم اختلافی نداریم"، زیرا او نگرانی زیادی هم از دفاع از انقلاب ایرج آذرین نداشت چون در ماهیت، تفاوت چندانی با همان رفرم نداشت که پایین تر به آن می پردازیم.)

تعریف رفرم به معنی "بهبود"، تعریفی از سوی رفرمیست مورد بحث است که مورد تأیید ایرج آذرین نیز قرار گرفته و می گوید: "هیچ آدمی با عقل سلیم نمیتواند پاهاش مخالف باشد!" این منطق مکانیکی لابد در نگاه اول باید مورد تأیید هرکسی قرار گیرد تا از مدار عقل سلیم خارج نگردد اما "بهبود" از نظر مارکسیستی باید دارای بار طبقاتی و حلقه اتصال به یک مرحله بالاتر از سطح به دست آمده باشد تا عقل سلیم را به رفرمیست تبدیل نکند.

سانتریسم ایرج آذرین به او اجازه ورود کنکرت به مفهوم واقعی رفرم نمی دهد بلکه او تنها با منطق ریاضی ثابت می کند که "بهبود" چیز بدی نیست و برای اثبات آن عقل سلیم را هم گواه می گیرد! با این توصیف کسی باید نا عاقل و بدون عقل سلیم باشد که با بهبودی مخالفی داشته باشد؛ در اینصورت سؤالی که پیش می آید این است چرا به جای انقلابی نباید رفرمیست بود که هم عقل سلیم به کار گرفته شده باشد و هم بهبودی مورد نظر حاصل شود. با این کلی گویی آیا می توان گفت، انقلاب هم به منظور "بهبودی" است و برای بهبودی، هم میتوان انقلاب کرد و هم رفرم اجتماعی صورت داد؟! پرهیز از اتخاذ موضع کنکرت خصلت نمای گرایش سانتریستی است و متأسفانه ایرج آذرین سالها است روی این خط قرار دارد.

بهبودی تجلی رفرم است اما باید روشن شود بهبودی به نفع کدام طبقه و کدام منافع طبقاتی صورت می گیرد و در خدمت کدام هدف بالاتری است. به عنوان مثال افزایش دستمزد رفرمی است که سطح زندگی کارگران را بهبود می بخشد اما ضمناً خطر سقوط سرمایه دار از قدرت را نیز کاهش می دهد. در اینجا رفرم به معنی "بهبودی" توانسته بهبودی هر دو سوی مبارزه طبقاتی را تأمین کند، حال باید دید که آیا هر آدمی با عقل سلیم باید به آن توافق داشته باشد. بدیهی است بهبودی شرایط زندگی کارگران امکان مبارزه آنها را تسهیل و آسان می کند، اما اولاً کارگران برای همان نیز باید مبارزه کنند و ثانیاً برای اینکه مبارزه آنها جهت بهبودی زندگیشان در سطح رفرم باقی نماند می باید حلقه واسطی بین رفرم حاصل شده و یک مرحله بالا تر ایجاد شود تا مبارزه برای بهبودی (رفرم)، در چارچوب نظام سرمایه داری باقی نماند. به این معنی که رفرم تنها زمانی می تواند قابل دفاع باشد که هدف انقلاب و قبضه کردن قدرت را به جلو بیاندازد و به این

اعتبار نمی‌توان دچار کلی‌گویی شد و گفت: "رفرم یعنی بهبودی و هر انسانی با عقل سلیم نمی‌تواند با آن مخالف باشد." نظر به اینکه در جامعه طبقاتی هرچیز طبقاتی است؛ عقل سلیم نیز طبقاتی است و باید دید بهبودی با عقل سلیم کدام طبقه کاری عاقلانه است؛ طبقه کارگر یا سرمایه دار .

همانطور که گفته شد رفرم‌های اجتماعی نیز محصول دوره‌ای از مبارزه طبقه کارگر و به نوعی عقب‌نشینی سرمایه‌داری محسوب می‌شود؛ اما سرمایه‌داری تنها زمانی به عقب می‌نشیند که بخواهد جلوی طغیان و شورش‌ها و نهایتاً انقلاب را بگیرد و اگر در این کار موفق شد، درواقع رفرم ایجاد شده، علاوه بر بهبودی سطح زندگی کارگران موجب تداوم حیات سرمایه‌دار هم می‌شود.

مبارزه طبقه کارگر برای رفرم باید به منظور ساختن پلی برای عبور از وضعیت موجود باشد زیرا موضوع طبقه کارگر نه بهبودی در چارچوب نظام موجود که رهایی از این چارچوب است. در نتیجه رفرم اجتماعی برای طبقه کارگر باید دارای مفهومی انتقالی باشد؛ و درست همینجا مرز بین رفرمیست و انقلابی تعیین می‌شود. یک به یک مطالبات کارگری که در نظام موجود قابل حصول است باید دارای عنصر انتقالی به سطح بالاتر باشد تا بتواند از مبارزه رفرمیستی در چارچوب نظام موجود به مبارزه ضد سرمایه‌داری تبدیل شود. برای این منظور دیگر مفهوم گنگ و گل و گشاد "بهبودی" توضیح‌دهنده دقیق و روشنی به شمار نخواهد آمد بلکه باید برای رفرم عنصری را جستجو کرد که توضیح‌دهنده رابطه درونی آن با استراتژی انقلاب باشد، با این معنا دیگر حتی اگر صحبت از بهبودی باشد، تنها بهبودی وضع طبقه کارگر به جهت تخریب وضعیت بورژوازی، با عقل سلیم هر "آدم انقلابی" مطابقت خواهد داشت .

رفرم از نگاه طبقه کارگر انقلابی یک تاکتیک و انقلاب استراتژی محسوب می‌شود . اگر تاکتیک‌ها را به عنوان یک قطب و استراتژی را قطبی دیگر در نظر بگیریم، بدیهی است که تاکتیک، قطب در تقابل با استراتژی نبوده بلکه مکمل آن خواهد بود، مشروط به اینکه اولاً در ارتباط با همان استراتژی قرار بگیرد و ثانیاً امر استراتژیک را تسهیل کند، که اگر چنین نباشد رفرمی که به عنوان تاکتیک در خدمت استراتژی انقلاب در نظر گرفته شده بود به عنصر خنثاکننده همات استراتژی تبدیل خواهد شد. در اینجا وظیفه مارکسیست‌ها است که این نکته را به هر ترتیبی برای طبقه کارگر روشن کنند.

بدیهی است که رفرمیست‌ها رفرم را به معنی هدف‌نهایی در نظر دارند و برای بیان آن از مفاهیم محدودش و بدون بار طبقاتی نظیر "بهبودی" استفاده می‌کنند و دهان هر تشنه بهبودی را نیز آب می‌اندازند. در تقابل با رفرمیسم، به هیچ وجه این کافی نیست که مثلاً گفته شود اصلاح و رفرم چیز خوبی است و این یعنی بهبودی و با عقل سلیم نیز جور در می‌آید و نظایر این گفتار دو پهلو. این دقیقاً چهره دیگر همان رفرمیسم است. برای مقابله با رفرمیسم حتی این هم کافی نیست که بگوئیم انقلاب هم چیز خوبی است و در تکامل نقش دارد و این هم با عقل سلیم جور در می‌آید و نظایر این گفتار بی‌رنگ و خاصیت. این دقیقاً گفتار سانتریستی خواهد بود . برای مقابله با رفرمیسم، در صورت دفاع از رفرم‌های ضروری در خدمت انقلاب، می‌بایست تأکید اخص بر هر رفرم و بهبودی شود که قادر باشد به مبارزه کارگران خصلت ضد سرمایه‌داری دهد. یک سلسله مطالبات انتقالی دقیقاً دارای چنین نقشی هستند. مثلاً اگر برای افزایش دستمزد مبارزه می‌شود، ضروری است که در عین حال افزایشی متناسب با تورم را در دل خود داشته باشد. مطالبه کاهش ساعت کار باید همراه با دریافت دستمزد هشت ساعت کار باشد. مطالبه لغو قرارداد های سفید امضا همراه با قراردادهای دسته‌جمعی، دریافت حق اعتصاب به

معنی اخص لطمه وارد کردن به منافع سرمایه دار، مطالبه اشغال کارخانه به منظور دریافت دسمتزدیهای عقب افتاده، مطالبه کنترل کارخانه، در صورت مواجه با اخراج به دلیل "ورشکستگی" و ... همگی مطالباتی هستند که در صورت متحقق شدن آنها مبارزه متوقف نشده و در چارچوب نظام موجود باقی نخواهد ماند، بلکه حصول آنها مبارزه کارگران را به سطحی بالا تر و متکامل تر منتقل کرده و آنها را به هدف استراتژیک خود نزدیکتر می کند. این نوع دفاع از رفرم نه تنها در قطب مقابل انقلاب محسوب نمی شود بلکه در تکمیل استراتژی انقلابی و به معنی اخص دفاع مارکسیستی از رفرم به شمار می آید.

مفهوم مارکسیستی انقلاب:

رفرمیسم تکلیف خود با انقلاب را اینگونه روشن می کند که نیازی به انقلاب نمی بیند چون در برگیرنده خشونت و خونریزی است! میتواند به همان اهداف از طریق مسالمت آمیز و توسعه رفرم های اجتماعی برسد. اما قصد ما در این بحث بیشتر به تعریف انقلاب توسط گرایشاتی است که خود را مارکسیست معرفی کرده و انقلاب را پذیرفته اند؛ برای این منظور باز به نظرات ایرج آذرین در همان میز گرد مذکور برمی گردیم و بحث را از آنجا به بعد ادامه می دهیم. ایرج آذرین در آن میز گرد نظر خود را اینگونه فرمولبندی کرد.

«از نظر مقوله ای این را می گویم که مقوله رفرم و انقلاب در تقابل با هم نیستند، کما اینکه رفرم، خصوصاً به معنی که جناب طالبی فرمودند، به معنی بهبود، هیچ آدم با عقل سلیم نمی تواند باهاش مخالف باشد. کسی با بهبود مخالفتی نمی تواند داشته باشد. در بدترین وضعیت {حمله را من "در بدترین وضعیت" شنیدم} بهبود وضعیت زندانها، درست است که زندان بد است ولی بهبودش بالاخره بهتر از بهبود نیافتنش است. انقلاب هم راستش مقوله ای نیست که هیچکس باهاش مخالفتی داشته باشه. همه صحبت می کنند راجع به انقلاب صنعتی، انقلاب آنفورماتیک، انقلاب هنری، انقلاب در مد. انقلاب یعنی تغییر ناگهانی، همانطور که ایشان فرمودند. و رفرم هم یعنی بهبود. به این معنی این دوتا تفاوتی ندارند. خصوصاً وقتی به امر جامعه می رسیم، به معنی سیاست، اقتصاد، فرهنگ.» ایرج آذرین در قسمت دیگری از بحث خود ادامه می دهد:

«انقلاب و رفرم دو مکانیسم تغییر اجتماعی هستند پس تغییرات اجتماعی تغییراتی هستند، چه انقلابی و چه رفرمی، در جهت توزیع منابع قدرت...»

بنا بر این با نفس انقلاب کسی نمیتواند مخالف باشه، انقلاب جهان مدرن را شکل داد. مسأله این است که انقلاب خواهان تغییرات سریع در ساختارهای سیاسی است که عرض کردم سهم آدمها را از قدرت تعیین می کنه، برای رفتن به سمت یک جامعه آزاد و برابر.»

آیا حقیقتاً ایرج آذرین درصدد متقاعد کردن نماینده حزب بورژوازی سوسیال دمکرات است که به او ثابت کند "با انقلاب کسی نمیتواند مخالفت کند" و یا به این بهانه قصد مخدوش کردن مفهوم انقلاب تا سطح پذیرش آن توسط رفرمیست سوسیال دمکرات را دارد؟ اگر این میز گرد توسط سایت های متعلق به گرایشی که ایرج آذرین عضو آن است، در سطح وسیعی توزیع می شد، شاید می شد پذیرفت که مخاطب آذرین شنوندگان خارج از آن میز گرد (مثلاً طبقه کارگر) است، اما در حالی که ویدئو این میز گرد برای مدت کمی تنها در صفحه فیس بوکی یکی از طرفداران ایرج آذرین مشاهده شد و پس از دوره ای کلاً از آنجا و یوتوب پاک شد، سؤال این است که پس مخاطب آذرین برای این بحث به جز خود سوسیال دمکرات حاضر در

میز گرد چه کسی بوده است؟ آیا این یک میز گرد در دفاع از نظرات مارکسیستی علیه رفرمیسم بوده که در اینصورت چرا محتوای آن منتشر نشد؟ و یا به بهانه چالش نظری، درواقع معامله نظری بین دو گرایش سانتریستی و رفرمیستی صورت گرفته است که نیازی به انتشار نرمال آن میز گرد نبوده!

انقلاب چیزی نیست که کسی نتواند با آن مخالف باشد، به خصوص رفرمیست های قسم خورده که مخالف قسم خورده انقلاب هستند، مگر آنکه مفهوم انقلاب تا سطح رفرم تنزل کرده باشد- که ایرج آذرین سعی خود را برای این هدف به کار گرفت - تا رفرمیسم دشمن انقلاب هم متقاعد شود بین خود و ایرج آذرین درواقع اختلافی نمی بیند! نه تنها ایرج آذرین بلکه همه چپ سانتریست، وقتی قصد نقد به رفرمیسم در دفاع از انقلاب را دارند؛ در واقع مفهوم انقلاب را تا سطح رفرمیسم تنزل می دهند تا به این ترتیب رفرمیسمی که از در بیرون کرده اند را دوباره از پنجره داخل کنند.

تروتسکی درست گفت که "انقلاب جهان مدرن را شکل داده" اما این نظر تروتسکی مربوط به دوره ای است که هنوز دستور انقلابات در بسیار از کشورها، از جمله روسیه، انقلاب بورژوا دمکراتیک محسوب می شد. این تعریف او از انقلاب در مقابل کسانی بود که انقلاب را منشاء هرج و مرج و ویرانی و خونریزی تلقی می کردند اما در عین حال او معتقد بود که جهان مدرن نیز نیازمند انقلاب به مفهوم اخص مارکسیستی است و نه انقلاب به مفهوم تحولی مانند مُد، انقلاب آنفورماتیک و هنری! واقعاً چه کسی باید از مفهوم انقلاب آنفورماتیک و هنری به نتیجه مفهوم انقلاب سوسیالیستی برسد. تعریف ویکی پدیایی از انقلاب تعریفی آکادمیک و تاریخ شناسی است که مخاطب خاص خود را دارد. مثلاً برای حل کردن جدول و یا تست کنکور و نظایر اینها کاربرد دارد؛ اما وقتی پای تعریف مارکسیستی از انقلاب به میان می آید، انقلاب را باید با نام حقیقی آن معرفی کرد. انقلاب را باید با برنامه و تکالیف آن توضیح داد. تا جائیکه به گرایش مارکسیست های انقلابی مربوط است، آن ها انقلاب را با حل تکلیف "مد و هنر" به طبقه کارگر معرفی نمی کنند. اگر هم در دفاع از انقلاب قصد مقابله با رفرمیسم را داشته باشند، از همان انقلاب پرولتری با تکالیف سوسیالیستی و مرکب آن یاد می کنند و نگران وحشت و ترس گرایش پر امکانات رفرمیسم نخواهند شد.

دفاع سانتریستی از انقلاب دست کمی از رفرمیسم ندارد. سانتریسم جایی هم که ناچار می شود انقلاب را توضیح دهد آن را تهی از برنامه و تکالیف سوسیالیستی می کند و به همین دلیل از کادر مارکسیستی خارج شده و در چارچوب سانتریسم قرار می گیرد. به عنوان مثال و تا جایی که به گرایش مورد بحث ایرج آذرین مربوط است می توان به این نمونه اشاره کرد که؛ برنامه دنیای بهتر حزب کمونیست کارگری نمی تواند برنامه ای سوسیالیستی باشد. به این معنی که این برنامه نمیتواند در برگرفته تکالیف انقلاب سوسیالیستی باشد اما اگر به عنوان برنامه انقلاب آتی که ضرورتاً انقلاب سوسیالیستی است معرفی گردد، تدوین کنندگان آن نمی توانند از چارچوب سانتریسم خارج باشند. ایرج آذرین شانه به شانه منصور حکمت در تدوین این برنامه نقش داشت. هرچند ایرج آذرین از جریانی که با همکاری منصور حکمت پایه ریزی کردند خارج شد اما اولاً هرگز روشن نکرد چه اختلاف اصولی با آن داشت و ثانیاً؛ معلوم نکرد که آن برنامه دنیای بهتر آیا برنامه انقلاب سوسیالیستی بود یا خیر. اگر خیر پس تدوین کنندگانش نمی توانستند سوسیالیست باشند؛ و اگر آری، پس چرا ایرج آذرین اکنون آن برنامه را به عنوان برنامه سوسیالیستی به گرایش کنونی خود معرفی نمی کند؟! یا باید بپذیریم که کارنامه ایرج آذرین تا تدوین این برنامه و تا خروجش از جریان کمونیسم کارگری کارنامه سوسیالیستی نیست و او به همین دلیل از سانتریسم کمونیسم کارگری

برش کرد تا به "سوسیالیسم کارگری" پیوندد؛ و یا اگر در آن مقطع با اتکا به گرایش سوسیالیستی خود در تدوین برنامه دنیای بهتر دخالت داشته و این کار را بخشی را از کارنامه فعالیت سوسیالیستی خود می داند، چرا اکنون نیز این برنامه را (حتا با حفظ ملاحظات تازه‌ای بر آن) به برنامه خود تبدیل نمی کند.

مثال بالا به قصد گذاردن مته به خشخاش نیست بلکه با رفرنسی دیگر به میز گرد مذکور، به منظور نشان دادن درک وارونه از مفهوم انقلاب توسط گرایش سانتریستی بیان می شود. ایرج آذرین در بخش دیگری از بحث خود در آن میز گرد می گوید:

«سؤالم از رفرمیست محترم این است که در مصر بودید، وقتی عمر سلیمان می‌خواست اصلاحات کنه طرف عمر سلیمان می ایستادید یا با آن میدان تحریری ها می زدید ساواکشان را آنجا منحل کنید، این انتخاب جلوی ما است دیگه1».

متأسفانه ایرج آذرین به جز کلی گویی در مورد انقلاب و مفهوم مارکسیستی آن، نه در این میز گرد و نه در جای دیگر چیز دیگری نمی گوید. مثلاً در رابطه با تحولات مصر، تفاوت "انقلاب" و اصلاحات در تفاوت انحلال ساواک و اصلاحات عمر سلیمان توصیف می‌شود! حالب اینجا است که وجدان "رفرمیست محترم" را نیز برای تعیین جایگاه در این دو انتخاب تحت فشار قرار می دهد. روشن نیست کدام رفرمیستی با پذیرش انحلال ساواک به جای اصلاحات به پذیرش انقلاب متقاعد می‌شود اما بسیار روشن است که تنزل تکالیف انقلاب در سطح قابل پذیرش رفرمیسم، تبدیل مفهوم واقعی انقلاب به مفهوم رفرم است1.

گفتیم که انقلاب را تکالیف و برنامه آن روشن می‌کند و نظر به اینکه حاکمیت سرمایه داری در همه کشورها در سیستم جهانی سرمایه داری ادغام شده است، اکنون هیچ انقلابی با تنها تکالیف دمکراتیک، در هیچ جای جهان متصور نیست. اکنون هر انقلابی در هر نقطه جهان وقتی مفهوم مارکسیستی خواهد داشت که طبقه کارگر در مرکز و رهبری آن و به طور آگاهانه به قصد قبضه قدرت سیاسی و برای انجام وظایف سوسیالیستی و یا مرکب قرار گرفته باشد، غیر از این هرچه باشد، حتا اگر "خواهان تغییرات سریع در ساختارهای سیاسی باشد که سهم آدم‌ها از قدرت را تعیین کند"، باز انقلاب محسوب نمی شود. قیام و خیزش های توده‌ای در هر وسعتی مادام که به منظور سرنگونی سیادت سیاسی سرمایه داری نباشد به معنی انقلاب نخواهد بود.

بالتر گفته شد که حتا برای متحقق شدن رفرم های اجتماعی باید مبارزه پیگیر صورت بگیرد؛ این مبارزات می‌تواند تا سطح قیام های توده‌ای که عناصر توسعه تا حد انقلاب را در خود نهفته دارد اعتلا پیدا کند اما مادام که نتواند به ساقط کردن سلطه طبقه حاکم منجر شود، هر دستاوردی برای آن لزوماً در چارچوب نظام موجود و به معنی رفرم تلقی می گردد1.

سطح تکامل سرمایه داری در کشورهای پیرامونی سطحی برابر با کشورهای متروپل نیست. به همین دلیل، نه رفرم در این کشورها دقیقاً مشابه با رفرم های حاصل شده در کشورهای صنعتی پیشرفته است و نه همه تکالیف انقلاب آنها دقیقاً مشابه همه تکالیف انقلاب در کشورهای متروپل است؛ اما هر دو دسته کشورها در یک تکلیف کاملاً مشترک اند و آن گزینه انقلاب سوسیالیستی به عنوان تنها گزینه تاریخی پیش رو است؛ و این محوری ترین تکلیف هر انقلابی در دوره کنونی است. سرنگونی سلطه سیاسی طبقه حاکم تکلیف اساسی و مشترک همه انقلابات آتی است؛ منتها کشورهای پیرامونی ناچارند تکالیف مرکبی را برای انقلاب آتی خود در نظر بگیرند؛ تکالیف مرکب دمکراتیک و سوسیالیستی به طور

همزمان. اما به هرو خصلت اصلی تعیین کننده ماهیت انقلاب یا رفرم آن‌ها با سرنگونی سیادت سیاسی سرمایه داری و یا پابرجا ماندن آن تعیین می‌شود که این امر در همه کشورهای پیشرفته صنعتی و پیرامونی یکسان است.

پیرامون مفهوم مارکسیستی انقلاب بحث‌های بیشتری ضروری است، از جمله خصلت جهانی انقلاب به دلیل فراروی تولیدات ملی از محدوده مرزهای ملی که باعث می‌شود امکان اجرای نهایی برنامه سوسیالیستی تنها در یک کشور مقدور نباشد؛ اما مفروض دانستن تکالیف بین‌المللی انقلابی که طبقه کارگر در مرکز آن قرار دارد از اساسی‌ترین اجزای انقلاب به مثابه مفهوم مارکسیستی است. انقلاب کارگری را باید حزب انقلابی این طبقه رهبری کند تا امکان پیروزی آن مهیا شود در غیر این صورت ممکن نیست این انقلاب به پیروزی برسد. بحث مفصل‌تر بر سر این ادعا را به مجال دیگری واگذار کنیم تا از مدار اصلی بحث رفرم و انقلاب خارج نشویم- اما در اینجا باید تأکید کرد که ویژگی یک انقلاب کارگری، به مفهوم مارکسیستی، در ارتباط ارگانیک آن از طریق بین‌الملل کمونیستی با طبقه کارگر جهانی است و این ضامن تعیین کننده پیروزی انقلاب به شمار می‌آید. حال باید دید گرایش‌های سانتریستی در تعریف خود از انقلاب به مفهوم مارکسیستی چه جایگاهی برای وجه بین‌المللی آن قائل هستند تا بتوان مرز منطقی با رفرمیسم را ترسیم کرد.

رفرم می‌تواند در درون مرزهای ملی محقق شود اما ساختن ساختمان سوسیالیسم لزوماً در پیوند با انقلابات جهانی ممکن خواهد بود. این نکته از این نظر تأکید می‌شود که بدون داشتن افق انقلاب جهانی تعیین تکلیف انقلاب در حیطه مرزهای ملی غیر ممکن است. حال باید دید که ایرج آذرین و گرایش‌های که به آن تعلق دارد، اولاً چگونه انقلاب را با ارتباط و انسجام درونی آن با تکالیفش مرتبط می‌کنند تا از شر سرگردانی‌هایی که باعث می‌شود "انقلابات هنری و مد و آنفرماتیک" را در خدمت تعریف انقلاب طبقه کارگر بگیرد خلاص شود. ثانیاً، مولفه‌های اساسی نظیر دیکتاتوری انقلابی طبقه کارگر و عدم امکان ساخت سوسیالیسم تنها در یک کشور را تاجه میزان در تعریف خود از مفهوم انقلاب قرار می‌دهند.

رفرمیسم که تا کنون کاملاً موفق نشده رفرم را جایگزین مفهوم اصلی انقلاب کند، سعی می‌کند انقلاب را با رفرم یکی کند؛ از اینرو نام تحولات اخیر در کشورهای عربی را "بهار عربی یا انقلاب کبیر عرب" و نظایر این اسامی گنگ و گمراه کننده می‌گذارد! حزب کمونیست کارگری و گرایش‌های مشابه آن هر شورشی را انقلاب توصیف می‌کند بدون آنکه روشن کند که آیا طبقه کارگر با برنامه و تکالیف انقلاب خود در مرکز آن تحولات قرار دارد یا خیر. آن‌ها قیام کارگران را عملی ایزوله می‌پندارند و از اینرو هر از چندگاهی کارگران را فرا می‌خوانند به قیام؛ تو گویی قیام هم مانند "اعلام جهاد" از فراخوان آغاز می‌گردد! آن‌ها که از دیرکرد انقلاب طبقه کارگر مایوس شده‌اند، فرصت طلبانه سعی می‌کنند شورش‌ها و تحولات موجود را با نام غیر واقعی انقلاب معرفی کنند و دستاورد‌های آن را که در بهترین حالت رفرم‌هایی سطحی است را نیز به عنوان دستاورد‌های انقلاب می‌شناسند. اگر به قصد مرز کشی بین رفرم و انقلاب نخواهیم بین این دو، دو قطب متضاد بسازیم، باید بلافاصله ماهیت هر کدام را به درستی تعریف کرده تا معلوم کنیم که اگرچه این دو یکدیگر را نفی نمی‌کنند اما رفرم تنها تا زمانی که بتواند مسیر انقلاب را هموار کند و حلقه واسطی با آن بوجود آورد میتواند در خدمت آن باشد وگرنه برعکس، بازدارنده انقلاب خواهد بود و هدف را به سطح وسیله تنزل می‌دهد.

رجوع و پذیرش رفرم حتا در هر زمانی جایز نیست. مثلاً در شرایطی که توده های کارگر هنوز به فاز قیام علیه سرمایه داری وارد نشده اند، نمایندگان کمونیست آن‌ها مجاز اند در پارلمان بورژوازی (و نه مطلقاً در دولت بورژوازی) شرکت کنند تا از تریبون آن در جهت رواج آگاهی مورد نظر خود بهره مند شوند. اما این تاکتیک فقط تا زمانی جایز است و به ضد خود تبدیل نمی‌شود که جنبش طبقه کارگر در شرایط اعتلایی و وضعیت انقلابی قرار نگرفته باشد که اگر چنین باشد دیگر این رفرم‌ها نقش پیش برنده نخواهند داشت، برعکس نقش بازدارنده انقلاب را بازی خواهند کرد. مثال‌های فراوانی در این رابطه میتوان ذکر کرد که رفرم به عنوان یک تاکتیک، باوجود اینکه در تقابل با انقلاب نیست، اما چگونه میتواند به دلیل ناهنگامی آن و یا نادیده گرفتن اصول و موازین مارکسیستی به عنصر خنثا کننده انقلاب تبدیل شود.

توده های کارگر به طور عمومی قادر به تشخیص دقیق شرایط استفاده از رفرم نیستند زیرا که در شرایط سلطه ایدئولوژی سرمایه داری، به سطح آگاهی سوسیالیستی، به طور یکسان و همزمان نرسیده اند. تنها بخش کمونیست طبقه کارگر است که به این آگاهی رسیده و دقیقاً به این دلیل قادر به تشخیص موقعیت های قابل بهره برداری از رفرم است. بدون این بخش از طبقه کارگر که به طور حرفه‌ای متشکل نشده و رهبری جنبش کارگران را در دست نداشته باشد ممکن نیست انقلاب کارگری به پیروزی برسد و در بهترین حالت در سطح کسب رفرم به جای کسب قدرت سیاسی متوقف خواهد شد. در نتیجه حزب انقلابی طبقه کارگر و حضور آن در متن جنبش انقلابی از خصلت‌های بارز و جدا نشدنی مفهوم انقلاب کارگری به معنای مارکسیستی آن است و جز این نخواهد بود.

نورده آوریل ۲۰۱۲

ardeshir.poorsani@gmail.com